نگاهی به کتاب «علی از زبان علی» زندگی و زمانه امیرالمؤمنین(ع) از زبان خود حضرت

سفر به زمانه علی

محمدرضا کردلو: کتاب‌های فراوانی پیرامون سیره و زندگی حضرت علی به نگارش درآمده است. کتاب‌هایی که هرکدام توانسته بیان‌کننده قطره‌ای از دریای معرفت امیرمومنان باشد؛ آثاری که جنبه معرفی داشته‌اند و جنبه‌های شخصیتی حضرت علی را به تصویر کشیده‌اند، کتاب‌هایی که جنبه تاریخی داشته و آثار دیگری که به تحلیل زندگی حضرت پرداخته‌اند. در این بین یکی از کتاب‌های ارزشمندی که طی سال‌های اخیر به چاپ رسیده، «علی از زبان علی»، تالیف محمد محمدیان است. حجت‌الاسلام محمدیان در این کتاب با بیانی کاملا روان و شیوه‌ای نو، زندگی و زمانه حضرت علی(ع) را از زبان خود آن حضرت به رشته تحریر درآورده است. «علی از زبان علی» نمونه موفقی است که می‌تواند مورد الگوبرداری نیز قرار بگیرد، چرا که با شیوه و فرمی بدیع و بهره بردن از حجم زیادی از منابع دینی و تاریخی، زندگی امیرالمومنین از ولادت تا شهادت را به نحوی که برای گروه‌های مختلف مخاطبان قابل استفاده باشد، به نگارش درآورده است. در کنار مروری بر تاریخ زندگی حضرت علی، کتاب از جنبه تحلیلی بالایی برخوردار است. خواننده البته مواجهه‌ای تفکیک شده با تحلیل ندارد، بلکه لحن و ادبیات اثر است که جنبه‌های روایی و تحلیلی را برجسته کرده است. یکی از دلایل موفقیت ادبیات اثر البته منابع مذهبی و تاریخی است که مورد استفاده قرار گرفته است. کتاب مشحون از ادبیات امیر مومنان است؛ ادبیاتی که باعث شده نهج‌البلاغه، شأن برادری کتاب خدا، قرآن مجید را پیدا کند. نویسنده کتاب هم از این ظرفیت غنی بهره برده و کتاب را با وام گرفتن از همین لحن و ادبیات نوشته است. در کنار این البته هر جا مخاطب احساس نیاز برای کسب اطلاعات بیشتر می‌کند، نویسنده در پاورقی پاسخی درخور به این نیاز داده است.

همان‌طور که گفته شد البته ویژگی مهم‌تر این کتاب، تجمیع و گردآوری همه اطلاعات معتبر و مستند پیرامون حضرت علی(ع) و تلخیص آن در قالب یک اثر مستقل است؛ اتفاقی که پیش از این رخ نداده است. برای توضیح بهتر این ویژگی شاید بشود اینطور گفت که اگر قرار باشد داستانی از زندگی حضرت علی(ع) نوشته شود، یا فیلم و سریالی پیرامون زندگی آن حضرت تولید شود، نویسنده یا کارگردان پس از خواندن «علی از زبان علی»، شاید دیگر برای مطالعه کتب دیگر احساس نیاز نکند. در واقع به جهت تجمیع و تلخیص شکل گرفته در کتاب، «علی از زبان علی» می‌تواند برای تولید اثر درباره حضرت کفایت کند.

ویژگی مهم دیگر کتاب، همان‌طور که از عنوانش برمی‌آید، بیان زندگی حضرت از زبان خود ایشان است؛ لحنی که مخاطب امروزی راحت‌تر با آن ارتباط برقرار می‌کند. ظرافت انتخاب این شیوه تحسین‌برانگیز است. از میان روایت‌های تاریخی، معمولا نوشته‌هایی که گوینده آن اول شخص است، در جذب مخاطب توفیق بیشتری پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر مخاطب احساس می‌کند این خود امیرالمومنین است که برای او صحبت می‌کند.

> **ویژگی مهم دیگر کتاب، همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید، بیان زندگی حضرت از زبان خود ایشان است؛ لحنی که مخاطب امروزی راحت‌تر با آن ارتباط برقرار می‌کند. ظرافت انتخاب این شیوه تحسین‌برانگیز است. از میان روایت‌های تاریخی، معمولا نوشته‌هایی که گوینده آن اول شخص است، در جذب مخاطب توفیق بیشتری پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر مخاطب احساس می‌کند این خود امیرالمومنین است که برای او صحبت می‌کند**

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم کتاب، دادن نگاه تحلیلی به مخاطب است. نویسنده بر وقایع دوران زندگی حضرت علی، تحلیلی جداگانه الصاق نکرده است، بلکه صرفا با انتخاب درست شیوه روایت، اولویت دادن به مطالب و حفظ تطبیق‌های زمانی و تاریخی، به مخاطب نگاهی تحلیلی می‌دهد. در واقع تحلیل به مخاطب خورانده نمی‌شود، بلکه خواننده با سفر به زمان و حضور در اتفاقات خود به تحلیل می‌رسد. به عنوان مثال اگر استاد شهید مطهری در «جاذبه و دافعه علی(ع)»، در بخش‌هایی جداگانه «جاذبه» و فلسفه و فایده و کیفیت «جاذبه» را تشریح کرده است و در بخشی دیگر از راه معرفی افرادی که طرد شده‌اند، به تبیین کیفیت دافعه حضرت پرداخته است، خواننده «علی از زبان علی»، در مسیر مطالعه کتاب از وجوه مختلف «جاذبه و دافعه علی(ع)» اطلاع پیدا می‌کند.

«علی از زبان علی» در ۱۰ فصل به نگارش درآمده و فصول مختلف عناوین خاص خود را دارد، چرا که هرکدام به مقطعی از زندگی حضرت علی(ع) می‌پردازد. در فصل اول به دوران مکه و کودکی امیرالمومنین پرداخته شده است. ماجرای اولین کسی که به پیامبر ایمان آورد از بخش‌های ارزشمند این بخش است. ارتباط عمیق میان پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) و خاطراتی از دوران حضور در مکه نیز از مطالب دیگر این بخش است. در یک روایت از خاطرات دوران مکه می‌خوانیم: «من همراه رسول خدا بودم که جمعی از سران قریش نزد او آمدند و گفتند ای محمد! تو ادعای بزرگی داری و خود را فرستاده خدا می‌دانی حال آنکه قبل از تو هیچ‌کس یا فردی از افراد خانواده تو چنین ادعایی نکرده است، اینک ما از تو درخواست می‌کنیم معجزه‌ای نشان دهی، اگر پاسخ مثبت دادی و از عهده آن برآمدی خواهیم پذیرفت که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر از انجام آن برنیامدی خواهیم دانست که تو ساحر و دروغگویی. رسول خدا به آنها فرمود شما چه می‌خواهید؟ آنها به درختی اشاره کردند و گفتند در آن، آن درخت را بخوان تا با ریشه‌های خود از زمین کنده شود. رسول خدا فرمودند: خداوند بر همه چیز تواناست. اگر خداوند چنین کاری بکند، آیا ایمان می‌آورید و به حق شهادت می‌دهید؟

گفتند: آری!

رسول خدا فرمود من آنچه در خواست کردید، به شما نشان خواهم داد ولی می‌دانم شما نمی‌پذیرید و به راه خیر و نیکی گام نمی‌نهید، زیرا در میان شما کسانی هستند که از دشمنی با من دست بر نمی‌دارند تا در چاه بدر افتند... رسول خدا به درخت اشاره کردند و فرمودند: ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می‌دانی من پیامبر خدایم، با ریشه‌هایت از زمین بیرون آی و به فرمان خدا در پیش‌روی من قرار بگیر!

درخت با ریشه‌هایش از زمین کنده شد و حرکت کرد و حرکت او صدایی همانند بال زدن پرندگان داشت. درخت جلو آمد تا پیش‌روی رسول خدا قرار گرفت و برخی از شاخه‌های بلند خود را بر دوش رسول خدا و بعضی دیگر را بر دوش من که در طرف راست آن حضرت ایستاده بودم قرار داد. وقتی سران قریش این منظره را مشاهده کردند، با کبر و غرور گفتند: به درخت فرمان بده که نصفش جلو آید و نصف دیگرش در جای خود بماند. رسول خدا چنین فرمانی دادند. نیمی از درخت با وضعی شگفت و صدایی بلندتر از قبل به رسول خدا نزدیک شد، گویا می‌خواسته دور آن حضرت بپیچد. اما سران قریش از روی کفر و سرکشی گفتند: فرمان بده این نصف بازگردد و به نیمه دیگر ملحق شود و به صورت اول در آید. رسول خدا دستور دادند و چنان شد. من گفتم: لا اله الا الله ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آورده‌ام و نخستین فردی هستم که اقرار می‌کنم درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و بزرگداشت رسالت تو آنچه خواستی انجام داد.

اما سران قریش همگی گفتند: او ساحری دروغگو است که سحری شگفت دارد و این کار را با مهارت تمام انجام می‌دهد. سپس به رسول خدا گفتند: آیا نبوت تو را جز امثال علی کسی باور می‌کند؟» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ اعلام الوری، ص۲۲؛ الطرائف، ج۲، ص ۴۱۵)

فصل دوم به دوران مدینه اختصاص دارد. موضوعاتی که در این فصل به آنها پرداخته شده است

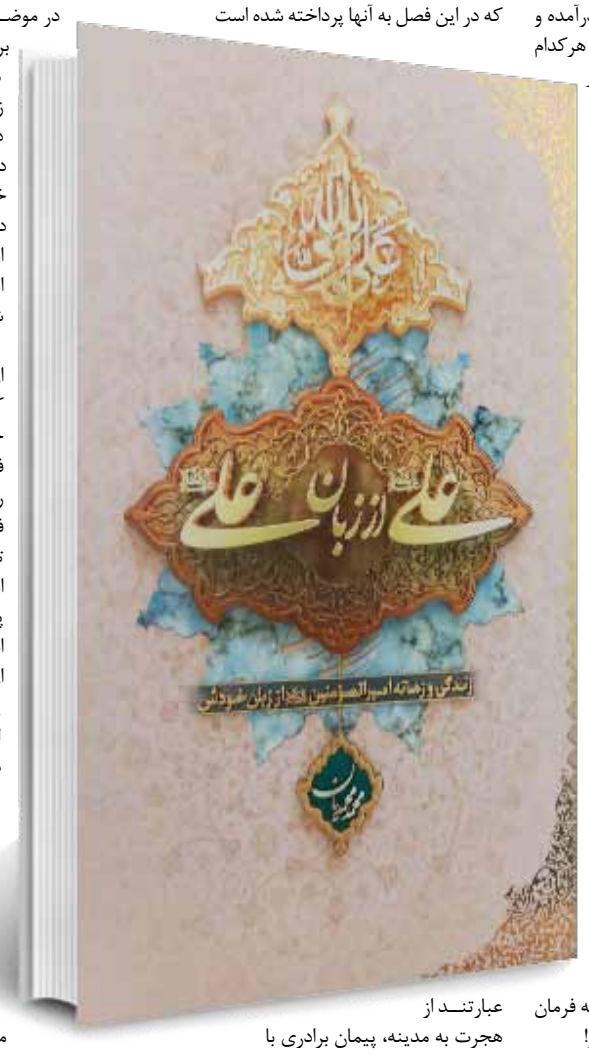

عبارتند از هجرت به مدینه، پیمان برادری با رسول خدا، ازدواج با دختر رسول خدا، جهاد در رکاب رسول خدا، میدان بدر؛ نخستین تجربه کارزار با دشمنان اسلام، خاطراتی از جنگ احد، حضور حماسی در جنگ خندق، فتح خیبر، قرائت سوره برائت در مکه، انتصاب به جانشینی رسول خدا در غدیر خم، خاطراتی از دوران مدینه، نگرانی‌های رسول خدا و ارتحال رسول خدا. در قسمتی از این بخش می‌خوانیم: «همراه با رسول خدا به سوی خیبر پیش رفتیم. مردان جنگجوی یعقوب پهلوانانی از قریش و غیر قریش با لشکریان سواره و پیاده و با ساز و برگ کامل همچون کوه در برابر ما ایستاده بودند و در پناه دژهای محکم و نیروهای فراوان‌شان جسورانه و شجاعانه می‌جنگیدند و ما را به نبرد فرا می‌خواندند. هرکدام از دوستان و همراهان من که به نبرد آنها رفت، نتیجه‌ای نگرفت، تا اینکه بتدریج چشم‌ها، همچون کاسه خون شد و هر کس به فکر خویش افتاد. همراهان به یکدیگر می‌نگریستند و همگی می‌گفتند: ای ابوالحسن برخیز!

رسول خدا مرا خواستند و ماموریت فتح قلعه خیبر را به من واگذار کردند. من هر جنگجویی را که از قلعه خارج شد و به نبردم آمد کشتم و هر قهرمانی را که عرض اندام کرد زمینگیر کردم. چونان شیری بر آنها یورش بردم تا همگی به قلعه گریخته‌اند و در پشت دژهای مستحکم پناه گرفتند. در قلعه خیبر را با دست خود از جا کندم و به تنهایی وارد قلعه شدم. هر کس عرض اندام کرد کشته شد و بقیه به اسارت درآمدند و قلعه را فتح کردم. در آن حال جز خدا کسی یاور من نبود». (الخصال،ج ۲، ص۳۹۶؛ الاختصاص، ص ۱۶۸؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص ۳۴۷)

فصل سوم به دوران خلفا می‌پردازد. در این فصل به مواردی چون تغییر مسیر خلافت، اتمام حجت با مردم در موضوع خلافت و امامت، نهایت بی‌یاوری، سکوت برای حفظ وحدت، گفت‌وگویی مستدل با ابوبکر، ماجرای غمبار فدک، شهادت فاطمه زهرا، آغاز زمامداری خلیفه دوم، مشاور امین و منتقدی دلسوز، برخورد قاطع با انحرافات، راهنمایی در مسائل قضایی، شورای ۶ نفره خلافت، آغاز خلافت عثمان، اصرار بر اجرای حدود الهی، دفاع از اصحاب خاص رسول خدا، زمینه‌های انقلاب علیه عثمان، برداشت نادرست عثمان از اعتراضات مردم و زمینه‌های قتل عثمان پرداخته شده است.

در بخش ابتدایی این سرفصل بنای انحراف از مسیر امامت توضیح داده می‌شود: «آخرین کلام رسول خدا این بود که لشکر اسامه هر چه سریع‌تر روانه شود و هیچ‌یک از افراد تحت فرماندهی‌اش به همراهی با او تخلف نکنند. رسول خدا در این زمینه بسیار تأکید و سفارش فرمودند و دستورهای صریحی را صادر کردند تا این لشکر به حوزه مأموریتش رهسپار شود اما متاسفانه با رحلت‌شان، وضع غیرمنتظره‌ای پیش آمد؛ مردانی که ایشان تحت فرماندهی اسامه به بیرون از مدینه فرستاده بودند، اردوگاه‌های خود را رها کردند. آشکارا دستور پیامبر را نادیده گرفتند و از ادامه همراهی با لشکر اسامه امتناع کردند و او را تنها گذاشتند و دوان دوان به مدینه بازگشتند تا پیمان خلافت مرا که با رسول خدا بسته بودند، نقض کنند و عهد خدا و رسولش را بشکنند و با هیاهو و داد و فریاد برای خود پیشوای دیگر برگزینند. شگفت اینکه که در انتخاب خلیفه، هیچ فردی از خاندان عبدالمطلب را جویا نشدند، زیرا هدف اساسی آنان شکستن بیعت با من بود که از قبل بر عهده آنان استقرار یافته بود. آنان مشغول عهدشکنی و انتخاب خلیفه بودند و من مشغول فراهم آوردن مقدمات دفن پیکر مطهر رسول خدا بودم. برای من رها کردن پیکر آن عزیز و پرداختن به کاری دیگر روا نبود، زیرا حفظ حرمت پیامبر و تکریم او بر هر کار دیگری مقدم بود... بعد از دفن پیکر مطهر رسول خدا مشغول مسطح کردن مرقد آن حضرت بودم که برایم خبر آوردند مردم با ابوبکر بیعت کرده‌اند. با شنیدن خبر این آیات را تلاوت کردم: بسم‌الله الرحمن الرحیم. الم. آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد! آیا کسانی که اعمال ناروا انجام می‌دهند، گمان می‌برند بر قدرت ما چیره می‌شوند؟! چه بد داوری می‌کنند!» (سوره عنکبوت، آیه یک تا ۴)

> **یکی دیگر از ویژگی‌های مهم کتاب، دادن نگاه تحلیلی به مخاطب است. نویسنده بر وقایع دوران زندگی حضرت علی، تحلیلی جداگانه الصاق نکرده است، بلکه صرفا با انتخاب درست شیوه روایت، اولویت دادن به مطالب و حفظ تطبیق‌های زمانی و تاریخی، به مخاطب نگاهی تحلیلی می‌دهد. در واقع تحلیل به مخاطب خورانده نمی‌شود، بلکه خواننده با سفر به زمان و حضور در اتفاقات خود به تحلیل می‌رسد**

فصل چهارم به دوران خلافت امیرالمومنین می‌پردازد. امتناع از پذیرش خلافت، شور و هیجان بی‌نظیر مردم برای بیعت، شرایط پذیرش خلافت، بیعتی بی‌نظیر که در آزادترین وضع شکل گرفت، انگیزه پذیرش خلافت، بیعت طلحه و زبیر، برخورد با متخلفان با بیعت، سخنرانی‌های آغاز خلافت و آغاز ناخشنودی خواص از موضوعات این فصل است. در فصل ۵ کتاب که با عنوان دوران جنگ جمل معرفی شده، به موضوعات عهدشکنی طلحه و زبیر، عزیمت طلحه و زبیر به مکه، حرکت طلحه و زبیر و عایشه به سمت بصره، بسیج مردم برای مقابله با فتنه ناکثین، در منزلگاه ربذه، مخالفت‌های ابوموسی اشعری، نامه‌هایی به مردم کوفه، منزلگاه ذی‌قار، فرستادن پیام و مکاتبه با سران لشکر جمل، صف‌آرایی ۲ لشکر، آغاز جنگ جمل، نقطه پایانی جنگ جمل، پایان پیروزمندانه جنگ جمل، پس از پیروزی جنگ جمل، رفتار با اسیران و تقسیم غنائم جنگی، تحلیلی جامع از جنگ جمل، ورود به شهر بصره، سخنرانی‌هایی در بصره، میهمانی در منزل دوستان، عبدالله بن عباس استاندار بصره، ارسال گزارش جنگ جمل، ورود به کوفه، برنامه‌های تربیتی در کوفه و حوادثی در شهر کوفه پرداخته شده است. فصل ششم کتاب به دوران جنگ صفین پرداخته است. موضوعاتی مانند اولین گام‌ها برای برخورد با معاویه در مدینه، آغاز برخورد با معاویه در کوفه، مکاتبات با معاویه، اعزام نماینده به شام، پاسخ به فرستادگان معاویه، سلسله مکاتبات با معاویه، اتمام حجت با معاویه، نصیحت به معاویه، پاسخ به اتهامات و جوسازی‌های معاویه، مکاتباتی با عمرو بن عاص، بسیج عمومی برای جنگ با معاویه، صدور فرمان جهاد به استانداران، چگونگی مواجهه با اهل تردید و مخالفان جنگ، فرمان جنگ به لشکریان و فرماندهان، اعزام طلایه‌داران لشکر به سوی شام، حوادث مسیر کوفه تا صفین، ورود به صفین، مشکل آب، هدایت لشکریان، آخرین اتمام حجت با معاویه، پرهیز از شروع جنگ، تشویق سپاهیان برای نبرد با پیشوایان کفر، رعایت اخلاق در جنگ، قدردانی و تشکر از یاران، حوادثی در جنگ، پاسخ به چند پرسش، آتش‌بس موقت، دعوت معاویه به جنگ تن به تن و شهادت عمار یاسر از سرفصل‌های این بخش است.

در فصل هفتم ماجرای حکمیت آورده شده و در فصل هشتم قضایای پیرامون جنگ نهروان مورد بررسی قرار گرفته است. زیرعناوین این فصل شامل مدارا و نرم‌خویی با خوارج، پاسخ‌هایی به شعارهای خوارج، خبر خیانت نمایندگان در حکمیت و آمادگی برای جنگ، آمادگی دوباره برای جنگ با معاویه، دعوت از خوارج برای شرکت در جنگ با معاویه، تغییر مسیر جنگ از شام به نهروان، رخدادهایی در مسیر نهروان، ورود به نهروان، درنگ در نبرد با خوارج، در میدان نبرد، پس از پیروزی در نهروان و استمرار جریان خوارج در طول تاریخ است. در فصل نهم که یکی از تلخ‌ترین دوره‌های زندگی حضرت را روایت می‌کند، «دوران غارت‌ها» مرور شده است. تلاش‌هایی که حضرت امیر برای ایجاد انگیزه جهاد در مردم می‌کند و بی‌نتیجه می‌ماند از حزن‌انگیزترین بخش‌های این کتاب است. بسیج مردم برای عزیمت به جنگ با معاویه، اعزام مالک اشتر به مصر و شهادت وی در این مسیر، شهادت محمد بن ابی‌بکر استاندار مصر، فتنه‌انگیزی در بصره، مقابله با غارت ضحاک در اطراف عراق، مقابله با غارت‌های نعمان و ابن مسعده و یزید ابن شجره، مقابله با غارت بسر بن ارطاه در حجاز و یمن، مقابله با غارت سفیان بن عوف غامدی در شهر الانبار، نامه‌ای تاریخی و روشنگر، توبیخ مردم به سبب سستی در جنگ با معاویه و آمادگی مردم برای جنگ با معاویه از سرفصل‌های این بخش است. در فصل دهم و آخرین بخش از «علی از زبان علی» نیز دوران شهادت آن حضرت مرور می‌شود. سفارش به مدارا با ابن‌ملجم و آخرین وصایا از بخش‌های خواندنی این اثر ارزشمند است.

برداشتی آزاد از ماه‌های منتهی به شهادت امیرمؤمنان (ع)

علی همچنان در مبارزه است

و علی (که سلام خدا بر او باد) به شهادت رسید، در حالی که تلخی‌ها به اوج خود رسیده است. مالک اشتر را که در راه استانداری مصر بود، در«قلزم» با عسل زهرآگین شهید کرده‌اند. محمد بن ابی‌بکر را در مظلومیت تمام و به فجیع‌ترین شکل ممکن به شهادت رسانده و پیکرش را درون شکم خر مرده‌ای کرده و سوزاندند، مصر سقوط می‌کند، معاویه یک ضحاک (ضحاک بن قیس) را اجیر کرده تا شهرهای عراق را ناامن و غارت کند. این غارت و کشتار چنان بود که به اطراف کوفه نیز رسید. کوفیان اما عزمی برای مقابله ندارند. حمله سنگین‌تری از سوی معاویه تدارک دیده شده و «غامدی» بر شهر الانبار تسلط پیدا کرده است. با این همه دعوتش را لبیک‌گویی نیست! مردم را به جهاد فرامی‌خواند. در حالی که از شدت خشم عبایش بر زمین کشیده می‌شد، پیاده از کوفه به سوی «نخیله» پادگان سپاهیانش، رهسپار می‌شود و جمعی به دنبالش حرکت می‌کنند. به نخیله که می‌رسد بر منبری که از بلندی‌های زمین است بالا می‌رود و خطبه می‌خواند: «بسم‌الله الرحمن الرحیم ... و اما بعد. به من خبر رسیده که دشمنان شما بر زن غیرمسلمانی که در پناه اسلام بوده، تعرض کرده و خلخال و دستبند و گوشواره‌هایش را به غارت برده‌اند، در حالی که مدافعی نداشته. آنها پیروزمندانه با غنائم فراوان بازگشتند بی‌آنکه حتی یک نفرشان زخمی بردارد یا قطره خونی از او ریخته شود! اگر مرد مسلمان برای این حادثه بمیرد، نه تنها نباید ملامتش کرد، بلکه از نظر من سزاوار است».

علی را که جنگ‌های فراوان و روزگار سختی و رنج سال‌های آغازین اسلام به ستوه نیاورده، حرف و حدیث‌ها و بی‌معرفتی کوفیان خسته می‌کند: «ای نه مردان به صورت مرد! ای کم‌خردان ناز پرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم، که به خدا پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خدای‌تان بمیراناد، که دلم از دست شما پر خون است و سینه‌ام مالامال خشم شما... خدایا! اینان از من خسته‌اند و من از آنان خسته؛ آنان از من به ستوه آمدند و من از آنان دل شکسته».

مردم اما از سرما و گرما سخن می‌گویند. علی پاسخ می‌دهد: «اگر گرم است برای دشمنان نیز گرم است و اگر سرماست، دشمنان‌تان نیز از آن بی‌بهره نیستند! به خدا قسم دوست داشتم به جای ۱۰۰ مرد از شما یکی از آنان با من بود!» مظلومیت امام به حدی رسیده است که در میان یکی از خطبه‌هایش برای دعوت به جهاد، یکی از اهل کوفه، با کنایه، از جای خالی مالک اشتر سخن می‌گوید، چنان که اگر او بود کذا و کذا اتفاق نمی‌افتاد. علی برمی‌آشوبد: «مادران‌تان به عزای‌تان بگریند! حق من بر شما بسیار واجب‌تر از حق اشتر است. آیا اشتر جز حق یک مسلمان، حق دیگری بر شما داشت؟»

علی(ع) خلیفه مسلمین است و امیرالمومنین. تقسیم‌کننده بیت‌المال، همدم و همنشین یتیمان و بازماندگان جنگ، رفع‌کننده حوائج روزمره مسلمانان در دوران مبارزه. در همین روزهاست که وقتی در کوچه‌های کوفه برای اطلاع از اوضاع مردم راه می‌رفت، زنی مشک بر دوش می‌بیند، یاری‌اش می‌کند و از حالش می‌پرسد. زن می‌گوید: شوهرم در یکی از جنگ‌ها کشته شد، حال من و چند کودک یتیم، بدون سرپرست مانده و آهی در بساط نداریم. علی تا صبح ناراحت است. زنبیلی برمی‌دارد و به خانه زن می‌رود و با یتیمانش همبازی می‌شود. زن بی‌آنکه علی را بشناسد، باز به امیرالمومنین ناسزا می‌گوید. علی گوشتی را که همراه آورده بود کباب می‌کند و با خرما به دهان بچه‌ها می‌گذارد و هر بار خطاب به آنها می‌گوید: «از خدا بخواهید که علی را ببخشد.» و این علی است که خداوند او را به سخت‌ترین امتحان‌ها آزمود. علی به تنهایی برای اینکه نشان دهد همه حیات مسلمان در مبارزه است، کافی است. روزی این مبارزه را با صبر، روزی این مبارزه را با سکوت، روزی این مبارزه را با نپذیرفتن خلافت به شرط و شروط، روزی این مبارزه را با پذیرفتن خلافت، روزی این مبارزه را با جهاد و هر روز این مبارزه را با نماز و عبادت و ساده‌زیستی و عدل و احسان نشان داد و پس از این همه مبارزه، در محراب شهید شد، در حالی که باز پس از شهادت باید مبارزه می‌کرد. آن هم با مردمی که می‌گفتند: مگر علی نماز می‌خواند! و وجود زنده او هنوز باید با نامردمی و با جهل و با نفاق مبارزه کند! و هنوز کاش می‌شد علی را به دنیایی برد که مردم قدر چون اویی را بدانند! کاش!